

دکتر بروس والتکه، مزامیر، سخنرانی ۲۱

بروس والتکه و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

من دکتر بروس والتکه و آموزه‌های او در مورد کتاب مزامیر هستم. این جلسه شماره ۲۱، رویکرد عبادی مزامیر تاجگذاری، مزمور ۲ و ۱۱۰ است.

ما به روش‌های معتبر نگاه کردیم، ما در حال بررسی روش‌ها یا رویکردهای معتبر برای تفسیر مزامیر هستیم و سپس روی یک مزمور خاص تمرکز می‌کنیم و آن را با جزئیات بیشتری بررسی می‌کنیم.

بنابراین، ما برای رویکرد تاریخی به مزمور ۴ نگاه کردیم. برای سرود ستایش به مزمور ۱۰۰ نگاه کردیم و به مزمور شکرگزاری ستایش نگاه کردیم.

و حالا در بخش عبادی. بنابراین، فکر کردم همانطور که در مزامیر مرثیه آمده، یک مزمور آشکارا مسیحایی را انتخاب کرده‌ام، مزموری که در عهد جدید با اشاره خاص به عیسی ناصری، مسیح، استفاده شده است. برای نشان دادن رویکرد عبادی، دو مزمور تاجگذاری را انتخاب می‌کنم.

این مزامیر، مزامیریست که در آن پادشاه تاجگذاری می‌کند، همانطور که پسر داوود به عنوان پادشاه اسرائیل تاجگذاری می‌کند. هر دوی این مزامیر در عهد جدید ذکر شده‌اند، یعنی مزمور ۲ و مزمور ۱۱۰. در صفحه یادداشت‌های شما، با ترجمه‌ای از مزمور به عنوان مقدمه شروع می‌کنیم ۲۶۹.

و سپس به طرح کلی مزمور نگاهی خواهیم انداخت. و سپس خواهیم دید که محل وقوع مزمور، صهیون احتمالاً در معبد است. اول از همه، ترجمه، چرا ملت‌ها بیهوده در توطئه‌ی مردم توطئه می‌کنند؟ پادشاهان زمین موضع می‌گیرند و حاکمان علیه «من هستم» و علیه مسح‌شده‌ی او متحد می‌شوند.

بیایید زنجیرهایشان را بگسلیم و غل و زنجیرهایشان را از پای درآوریم. آن که در خنده‌های آسمانی بر تخت نشسته است، فرمانروای مطلق، ایشان را به سخره می‌گیرد. آنگاه با خشم و غضب خود با ایشان سخن گفت و در خشم خود ایشان را به وحشت انداخت.

اما من پادشاه خود را در صهیون، کوه مقدس خود، نصب می‌کنم. من فرمان را اعلام خواهم کرد. تو پسر من هستی.

امروز تو را به دنیا می‌آورم. از من درخواست کن و من به امت‌ها میراث تو و اقصای زمین را ملک تو خواهم داد. آنها را با میله آهنی، مانند کوزه سفالی، بشکن و خرد کن.

بنابراین، پادشاهان، خردمند باشید، ای فرمانروایان زمین، هوشیار باشید. با ترس، «من هستم» را خدمت کنید و با لرز، فرمانروایی او را جشن بگیرید. پسرش را ببوسید، مبدا خشمگین شود و شما در راه خود نابود شوید.

زیرا خشم او به زودی شعله‌ور خواهد شد. چه سعادتمندند و چه پاداشی دارند همه کسانی که به او پناه می‌برند. این مزمور ۱۲ آیه‌ای در چهار بند و هر بند سه آیه دارد.

بندها توسط گویندگان مختلف از هم متمایز شده‌اند. در بند اول، صدای صحبت ملت‌ها را می‌شنویم. در «آیه سوم می‌شنویم که می‌گویند»: بیایید ما را بشکنیم، این خداوند و پادشاه مسح شده اوست.

بیایید زنجیرهایشان را پاره کنیم و قید و بندهایشان را از خود دور اندازیم. آنگاه از بارگاه‌های زمینی پادشاهان بت‌پرست منتقل می‌شویم و حکومت خدا را به دور می‌اندازیم. سپس در آیات چهار تا شش، به بارگاه آسمانی صعود می‌کنیم.

ما کسی را که در آسمان‌ها بر تخت نشسته می‌بینیم و در آیه ششم صدای صحبت او را می‌شنویم، اما من پادشاه خود را در صهیون، کوه مقدس خود، معطل می‌کنم. در سه آیه بعدی، آیات هفت تا نه، احتمالاً پادشاه صحبت می‌کند زیرا او در حال اعلام یک شرط از عهد داوود است که در آن خدا به او می‌گوید، تو پسر من هستی. و بنابراین، کسی که صحبت می‌کند پسر خداست و آن مسیح است.

او آنچه را که خدا به او گفته است، از بر می‌گوید. در بند آخر، مزمورنویس صحبت می‌کند و مستقیماً پادشاهان زمین را خطاب قرار می‌دهد. بنابراین، ما این طرح کلی از پادشاهان متخاصم را داریم که صحبت می‌کنند و ما را به کاخ سلطنتی خودشان می‌برند.

آنها تصمیم می‌گیرند که حکومت «من هستم» و پادشاهش را سرنگون کنند. در بند دوم، از چهارم تا ششم، خود «من هستم» صحبت می‌کند و تصمیم می‌گیرد پادشاه خود را بر کوه صهیون نصب کند. در بند سوم، پادشاه صحبت می‌کند و تصمیم می‌گیرد فرمانی را بخواند که به او تسلط بر زمین را اعطا می‌کند.

و در نهایت، مزمورنویس صحبت می‌کند. او خود روی صحنه می‌رود و پادشاهان متخاصم را نصیحت می‌کند که تسلیم «من هستم» و پادشاه او شوند. فکر می‌کنم کاملاً واضح است که زمینه مزمور، یک آیین تاجگذاری است زیرا در آیه ششم می‌گوید، من پادشاه خود را بر صهیون، کوه مقدس خود، نصب می‌کنم.

و سپس او می‌گوید، پادشاه می‌گوید، من فرمانی را اعلام خواهم کرد که می‌گوید، تو پسر من هستی. امروز تو را به دنیا می‌آورم. امروز احتمالاً روز تاجگذاری اوست که در آن، گویی با فرزندخواندگی، پادشاه، پسر خدا می‌شود، همانطور که به عنوان پادشاه بر صهیون، کوه مقدس خدا، منصوب شده است.

یکی دیگر از صحنه‌ها، صحنه‌ی درون خود کتاب است، با استفاده از زبان آلمانی که در کتاب وجود دارد. این بخشی از مقدمه‌ی مزامیر است. مزامیر یک و دو مقدمه هستند. آن‌ها بالانویس ندارند.

آنها هیچ زیرنویسی ندارند و به هم مرتبط هستند. آنها کلمات کلیدی زیادی دارند که به آنها مربوط می‌شود. بنابراین، برای مثال، مزمور اول با این جمله شروع می‌شود: «خوشا به حال انسان «یا» چه پاداشی دارد انسان «یا» شخصی که به قانون خدا پایبند است».

و توجه کنید که در آیه ۱۲، با حروف ایتالیک نوشته‌ام که چقدر پاداش می‌گیرند، چقدر مبارک هستند همه کسانی که به او پناه می‌برند. بنابراین، مزمور ۱ با کلمه مبارک شروع می‌شود و مزمور ۲ با آن کلمه مبارک به توجه کنید که به معنای تفکر کردن است hagh پایان می‌رسد. همچنین به فعل.

و از یک طرف ترجمه می‌شود، فرد پرهیزگار در حال تفکر در مورد کلام خداست. در مقابل، پادشاهان در آیه اول از فصل دوم در حال تفکر هستند، ترجمه توطئه این است که آنها در حال تفکر در مورد سرنگونی حکومت خدا هستند. هر دو از این اصطلاح برای تمسخر استفاده می‌کنند.

اما در آیه اول، این کافران هستند که عادلان را مسخره می‌کنند. در مزمور ۲، این خداست که شیران را مسخره می‌کند. استعاره راه و هلاکت در هر دو مزمور به کار رفته است.

بنابراین، در مزمور ۱ داریم که راه شیران نابود خواهد شد. و در مزمور ۲ در آیه ۱۲ ب داریم که «تو خواهی بود، مبادا او خشمگین شود و تو به راه خود نابود شوی،» به همین زبان. بنابراین، ویراستار احتمالاً از این دو مزمور به عنوان راهی برای معرفی کتاب استفاده کرده است تا کسانی را که در گنجین او از درخواست‌ها و ستایش‌ها و نابودی تأمل می‌کنند، برای تفسیر مزمور، هم در رابطه با پادشاه و هم در رابطه با خودشان به عنوان افراد درون پادشاهی او، آماده کند.

بنابراین، نحوه‌ی خواندن مزامیر دو سطح دارد. آن‌ها برای پادشاه و برای ما به عنوان افراد در رابطه‌مان با پادشاه قابل استفاده هستند. در نهایت، در خود مجموعه‌ی کتب مقدس، مزامیر در مسیح و تاجگذاری او زمانی که به آسمان عروج کرد و در دست راست خدا نشست، به کمال خود می‌رسد.

این اشاره به فراتر از پادشاه تاریخی در مزمور دوم واضح است، زیرا این پادشاه بر اقصی نقاط زمین حکومت می‌کند. داوود در بهترین حالت خود از رودخانه مصر تا رودخانه بزرگ فرات حکومت می‌کرد. اما مزامیر این سلطه را تا اقصی نقاط زمین گسترش می‌دهد.

و عهد جدید این مزمور را با عیسی یکی می‌داند. در واقع، همانطور که پادشاهان، پادشاه تاریخی را رد کردند وقتی پطرس و یوحنا مرد لنگ را در معبد شفا دادند، او با شادی آنجا را ترک کرد و این اتفاق در دروازه‌ای زیبا، جایی که باید مسیح پذیرفته می‌شد، رخ داد. رهبری دوباره پطرس و یوحنا و کلیسا را رد می‌کند.

و بنابراین، آنها می‌گویند، از مزمور نقل قول کنید، شما به وسیله روح القدس از طریق دهان بنده خود، پدر ما، داوود، سخن گفتید. چرا ملت‌ها در توطئه و بیهوده مردم طغیان می‌کنند؟ پادشاهان زمین قیام می‌کنند و حاکمان علیه خداوند و علیه مسیح او متحد می‌شوند. و سپس آنها اظهار نظر می‌کنند و این طنز ماجرا است. که حاکمان مذهبی با پیلاطس، با روم، با مردمان زمین یکی دانسته می‌شوند.

زیرا در اصل چرا ملت‌ها، غیریهودیان، جزو اسرائیل نیستند، و لیمی‌ها، قوم‌ها جزو اسرائیل نیستند، اما همه آنها با هم یکی شده‌اند زیرا بخشی از توطئه علیه مسیح و کلیسای او هستند. در واقع، هیروдіس و پونتیوس پیلاطس، به همراه غیریهودیان و قوم اسرائیل در شهر، علیه بنده مقدس تو، عیسی، که او را مسح کردی توطئه می‌کنند. آنها کاری را انجام دادند که قدرت و اراده تو از قبل تصمیم گرفته بود که باید اتفاق بیفتد.

و بنابراین، آنها تشخیص می‌دهند که همه اینها تحت حاکمیت الهی بوده است، این رد مسیح و حواریون و کلیسای او. یکی از متکلمان اولیه پروتستان، امپروت، گفت که ما باید چشم چپ خود را بر پادشاه تاریخی و چشم راست خود را بر نمونه مشابه عیسی مسیح نگه داریم. بنابراین، ما باید چشم چپ خود را بر پادشاه تاریخی و چشم راست خود را بر مسیح ابدی نگه داریم.

و بنابراین، وقتی مزامیر را تفسیر می‌کنیم، همیشه به این تاریخ و این گونه‌شناسی که به آن اشاره دارد، نگاه می‌کنیم. ما بارها و بارها این را به کار خواهیم برد که چگونه از مسیح و کلیسای او سخن می‌گویید؟ زیرا عیسی گفت که مزامیر از او سخن می‌گویند. خب، بیایید مزمور را شرح دهیم و ترجمه را در دست داشته باشیم.

و بیایید با اولین بیت شروع کنیم، که درباره پادشاهان متخاصمی است که حکومت «من هستم» را سرنگون می‌کنند. در آیه اول، بلافاصله توسط مزامیر به ما گفته می‌شود که توطئه آنها برای سرنگونی حکومت موفق نخواهد شد. در آیه دوم، او به ما اطلاع می‌دهد که این شورش جهانی است.

این [ماجرا] جهانی است. و سوم، انگیزه آنها برای سرنگونی حکومت اوست. اول از همه، نقشه آنها موفق نخواهد شد.

و او شگفتی و خشم خود را از نقشه‌ای که آنها کشیده‌اند ابراز می‌کند، نقشه‌ای که محکوم به شکست است، زیرا علیه خود خدا، خدای ابدی، و پادشاهی است که او منصوب کرده است. بنابراین، وقتی می‌گویید چرا ملت‌ها طغیان می‌کنند؟ او سوالات واقعی را نمی‌پرسد. او انتظار ندارد که برگردد و بگوید، خب، این دلیل ۱، ۲، ۳، ۴ است. این صرفاً لفاظی است.

او دارد تعجبش را ابراز می‌کند. چرا اصلاً باید چنین کاری بکنند؟ اما این قانون آزادی است. این راه زندگی است و نمی‌تواند موفق شود.

با این وجود، جهان بر آن اصرار دارد. ملت‌ها و اقوام در ابتدا به غیریهودیان اشاره داشتند. احتمالاً مزبور آنچه در خاور نزدیک باستان اتفاق افتاد، وقتی پادشاه جدیدی به قدرت می‌رسید، ملت‌ها پادشاه جدید را آزمایش می‌کردند و سعی در سرنگونی حکومت او داشتند.

بنابراین، داوود منتظر تاجگذاری جانشینان خود است. او پیش‌بینی می‌کند که در هر زمان، ملت‌ها حکومت و قدرت او را آزمایش خواهند کرد و از تسلیم شدن در برابر سلطه‌ی نجات‌بخش او امتناع خواهند ورزید. بنابراین، آنها توطئه می‌کنند و نقشه می‌کشند، به این معنی که آنها با هم متحد می‌شوند.

دارند صحنه‌ی اول را آماده می‌کنند. بعد ما را به یک دربار بت‌پرستان می‌کشانند. آنها مصمم هستند که خدا و پادشاهش را بکشند.

همانطور که من به افرادی که دستور کارشان، یک حکومت جهانی و یک دولت سکولار، یک حکومت جهانی سکولار، یا اگر بخواهید، یک حکومت بابل دوباره است، اعتقاد دارم، و آنها این کار را با سرکوب ادیان، سرکوب وجدان، سرکوب بیان انجام خواهند داد. اینجاست که من می‌بینم، به طور مکانیکی، دولت ما را به سمت یک حکومت جهانی می‌برد، که تمام آزادی وجدان، آزادی بیان، آزادی مذهب را از بین می‌برد، و ما آن را آزادی بیان، نفرت‌پراکنی، هر چیزی که با ایدئولوژی آنها مخالف است می‌نامیم. آنها می‌خواهند از شر خدا خلاص شوند و می‌خواهند از شر کلیسا خلاص شوند زیرا کلیسا نمایانگر آزادی، آزادی وجدان، آزادی بیان و آزادی شهادت دادن است.

بنابراین، این یک احیای استبداد روم است. من می‌بینم که جهان، با شما رک و راست، به سمت یک حکومت جهانی می‌رود. از نظر تاریخی، ما می‌دانیم که این اتفاق افتاده و مکاتبات ال آمار، ال آمارنا را داریم.

این العمارنه است، مکانی در مصر در دوران سلطنت توخانامون، در واقع حدود ۱۳۰۰ سال پیش از میلاد که در آن صدای پادشاهان کوچک را می‌شنویم. مکاتبات آنها را داریم که در آنها پادشاهان کوچک علیه پادشاه مصر شورش می‌کنند. بنابراین، این مکان توصیفی گرافیکی از توطئه‌ها و دسیسه‌های پادشاهان کوچک سوریه و فلسطین علیه سوسن مصر و علیه یکدیگر ارائه می‌دهد.

اما او می‌گوید، این بیهوده است. موفق نخواهد شد. بنابراین، ما این تنش را داریم.

خداوند اجازه می‌دهد این شر، هویت او و پیروزی‌اش بر شر را نشان دهد. سپس درباره شورش جهانی آنها صحبت می‌کند. او درباره پادشاهان و حاکمان زمین، آیه دوم، پادشاهان زمین و حاکمان آنها صحبت می‌کند. و آنها نماینده مردم خود هستند.

بنابراین، همه اینها پادشاهان زمین هستند. به آنها گفته می‌شود که از زمین هستند زیرا این در تضاد با خدایی است که در آسمان بود. آنها در نبرد موضع خود را می‌گیرند و با هم متحد می‌شوند تا نقشه خود را عملی کنند.

شورش آنها علیه «من هستم»، خدای پیمان‌ها، خدای ده فرمان است. مطمئنم که تا حد کمتری، هدفشان خلاص شدن آمریکا از شر ده فرمان و ایجاد یک دولت سکولار مستقل از خداست. من معتقدم که آنها ما را برای داوری که در پیش است، آماده می‌کنند.

فکر می‌کنم اکثر مسیحیان متوجه شده‌اند که در کشور ما چه می‌گذرد. و آنها علیه «من هستم» شورش می‌کنند. و ما گفتیم، این نام خداست، که او آن جاودانی است که خود را در تاریخ آشکار می‌کند.

او خود را با پیروزی‌اش بر شر و از طریق وحی آشکار می‌کند. وقتی گفته می‌شود علیه مسیح خود، این یک استعاره است که به عنوان کنایه شناخته می‌شود، کنایه از الحاق. و مسیح در مزامیر پادشاه است.

در عهد عتیق سه شخص مقدس وجود داشتند که مسح می‌شدند. پادشاه، کاهن و نبی یا نبی، البته مسح شده توسط روح. اما مسح شده در مزامیر به پادشاه اشاره دارد.

و چندین ایده در آن مسح دخیل است. پیامبر او را تعیین می‌کرد. می‌دانید، با یک کوزه سفالی یا با شاخ قوچ.

بیاید شاخ قوچ را در نظر بگیریم. شاخ قوچ یک انتهای بزرگ داشت که از بالا به سر متصل می‌شد. سپس نوک آن را خالی می‌کردند تا شاخ قوچ را با روغن معطر پر کنند.

سپس نزد پادشاه منصوب می‌آمد و اجازه می‌داد که آن روغن معطر، پادشاه را از سر تا پایش بپوشاند. او، همین کار را برای کاهن نیز انجام می‌داد. حال، آن مسح، آن پوشش با روغن، آن مهر پادشاه بود، کلمه مهر، من از مفهوم مهر اقتدار استفاده می‌کنم.

این چیزی بود که او را متمایز می‌کرد. درست همانطور که رئیس جمهور مهر ریاست جمهوری را دارد، اگر مهر ریاست جمهوری را داشته باشید، با اقتدار صحبت می‌کند. و بنابراین مهر پادشاه است.

این اعتبارسنجی پادشاه است. این مشروعیت بخشیدن به پادشاه است که او پادشاه است زیرا یک پیامبر او را مسح کرده است. اگر مسح نبوی نداشته باشید، پادشاه مشروعی نیستید.

بنابراین در موردی که ادونیا خود را به عنوان پادشاه معرفی کرد، اگرچه یوآب، سردار بزرگ، مانند موشه دایان در دوران خود را داشت، اما بزرگترین سردار یوآب بود. او همچنین ابیاتار را داشت که با تمام سختی‌های داوود در بیابان، با او همراه شد. همه آنها از ادونیا حمایت کردند، اما او یک چیز کم داشت.

او عنوان نبوی نداشت. سلیمان عنوان ناتان، عنوان پیامبر، را داشت. بنابراین، او به عنوان پادشاه تأیید شد.

اگر ذهن پیامبران را در دوران سلطنت دوگانه بخوانید، آنها از پادشاهان شمالی و جنوبی نام می‌برند، اما از پادشاهانی که خود را بر تخت سلطنت نشانده‌اند، مانند پکیا یا پکا یا هوشع، نامی نمی‌برند. آنها خود را بدون هیچ اعتبار معتبری نشان می‌دهند و پیامبران آنها را به رسمیت نمی‌شناسند. از این رو، آنها اصلاً از آنها نامی نمی‌برند.

آنها مدعیان تاج و تخت هستند. بنابراین، پادشاه مسح (یا تقدیس) را دارد که او را متمایز می‌کند. در آن مسح، او به ملک خدا تبدیل می‌شود.

بنابراین، همه چیز در معبد مسح شده است، تمام قطعات مبلمان، کاهن مسح شده بود. با مسح، آنها به اموال خدا تبدیل می‌شوند. بنابراین، خشم خدا زمانی بر شما نازل می‌شود که به اموال او دست بزنید. قداست و حرمت او را بی‌حرمت کنید.

به عنوان مثال، به همین دلیل است که داوود نتوانست شائول را بکشد زیرا او گفته بود، به مسح‌شده‌ی خدا دست نزنید. با مسح شدن در زمان سموئیل، شائول به دارایی خدا تبدیل شده بود و داوود نمی‌توانست به دارایی او دست بزند. و خدا مجبور بود دارایی او را به روش خودش مدیریت کند.

این چیزی بود که داوود تشخیص داد. او یا در نبرد کشته خواهد شد یا خدا به طریقی دیگر خود را خلاص خواهد کرد زیرا می‌دانست که خدا او را نیز مسح کرده است. بنابراین، ما این وضعیت مبهم را داریم که در آن خدا دو پادشاه را مسح کرد.

این وسیله‌ای برای آزمایش داوود بود، اینکه آیا او با ایمان قدم برمی‌دارد و به خدا توکل می‌کند تا شائول را شکست دهد و امور را به دست خود نگیرد. اما به هر حال، مسح، پادشاه را متمایز کرد. من فکر می‌کنم به همین دلیل است که شائول گفت که او رئیس گناهکاران است زیرا او شریعت را رعایت می‌کرد.

و با این حال او می‌گوید، من رئیس گناهکاران هستم. من فکر می‌کنم دلیلش این است که او سعی کرد خدا را بکشد. او متوجه شد که مسیح مسح‌شده‌ی خدا را لمس کرده است.

فکر می‌کنم او طوری بود که انگار مشتتش را به آسمان برد و درست به بینی مسیح کوبید. و گفت، من رئیس گناهکاران هستم چون مسیح را رد کردم. من بدن او را آزار و اذیت کردم.

من کلیسای او را آزار و اذیت کردم. خب، اینها هستند، و سپس ایده سوم مسح این است که او اکنون قدرت انجام کارهای پادشاه را دارد. این تصویری از روح خدا بود که بر پادشاه نازل می‌شد.

تا جایی که این را به بعد تعمیم می‌دهیم، فکر می‌کنم می‌توانید ببینید که مسیح، اعتبار یحیی تعمیددهنده را دارد، اینکه تمام اسرائیل می‌دانستند یحیی تعمیددهنده از جانب خداست. و عیسی به کسانی که او را رد می‌کردند می‌گوید، چرا به یحیی ایمان نیاوردید؟ همه مردم می‌دانستند که یک پیامبر واقعی در میان آنهاست. و او می‌گوید، من می‌گویم، من می‌گویم، یوحنا ۵، این یکی از شواهد مسیح بودن ماست.

او می‌گوید، نه اینکه من به آن نیاز داشتم، اما به شما می‌گویم که به خاطر خودتان، می‌توانستید ببینید که یحیی پیامبر بود. و او مرا مسح کرد و گفت، او لایق باز کردن بند صندل و غیره نیست. و او ملک خدا بود.

او خود را برای خدا جدا کرد. و واقعیت این است که تا زمانی که جان خود را تسلیم نکرد، هیچ کس واقعاً نمی‌توانست او را لمس کند، همانطور که در جای دیگر اشاره کردیم. خب، این همان است، و او همان مسح شده است.

او قدرت خدا را داشت. و به همین ترتیب، ما توسط روح القدس مسح شده‌ایم. ما جدا شده‌ایم، حضور خدا در زندگی ماست، که به لطف خدا، زندگی‌های مقدسی را تجربه می‌کنیم.

این روح خداست که در ماست، این مهر و موم ماست، که ما فرزندان خدا هستیم. انگیزه این است که از حکومت خدا بیرون بیاییم. و در حالی که پرهیزگاران و مقدسین، ارواحی که خدا را دوست دارند و از خدا می‌ترسند، برای آنها، این مایه لذت آنهاست.

و آنها شبانه‌روز در شریعت خدا تأمل می‌کنند. برای کافر، این اسارتی طاقت‌فرسا است. آزادی او را محدود می‌کند.

و بنابراین ما آن را داریم، ما اولین بند این طرح را داریم. این یک موضوع جهانی است و آنها نمی‌خواهند تحت حکومت مسیح قرار بگیرند. آنها آن را به عنوان یک بندگی آزاردهنده با طناب و زنجیر می‌بینند، چه مانند یوغی بر گردن باشد، چه من در اینجا تصویری از افرادی که به اسارت برده می‌شوند را به شما نشان می‌دهم.

در این مورد خاص، فاتح زبان قربانیان خود را سوراخ کرده و طناب‌هایی از میان آنها عبور داده تا آنها را از زبان بکشد و کاملاً کنترل کند. به بند دوم می‌رسیم و «من هستم» پادشاه خود را بر صهیون، کوه مقدس خود، منصوب می‌کند. در اینجا، در آیه ۴، متوجه می‌شویم که خدا به این وضعیت می‌خندد.

ما باید در این مورد نظر بدهیم. و وقتی در مورد شادی از بدبختی دیگران صحبت می‌کنیم، خدا می‌خندد. در آیه ۵، خدا خشمگین است.

و در آیه ۶، او تصمیم می‌گیرد پادشاه خود را بر تخت سلطنت بنشانند. از آیه ۴ به بعد، آن که در آسمان‌ها بر تخت نشسته است، به آنها می‌خندد. حاکم آنها را مسخره می‌کند.

متوجه شدم که شاعر بند دوم را با این جمله آغاز می‌کند: «من در آسمان‌ها بر تخت نشسته‌ام» و با پادشاه مسح‌شده بر تپه مقدس پایان می‌دهد. قاب بالایی از تعالی جهانی او بر تمام زمین و قاب پایینی از حضور قریب‌الوقوع او از طریق پادشاه کاریزماتیک او سخن می‌گوید که پادشاهی خود را بر تمام زمین گسترش می‌دهد. بنابراین، کسی که بر تخت نشسته است، دوباره استقلالی برای حاکمی است که در مقایسه با زمینیان متعالی است.

و او می‌خندد. و من فکر می‌کنم دو ایده در این مورد وجود دارد. یک ایده، و من دومی را قرار می‌دهم، ایده اول خنده، این خنده عدالت است.

این خنده، خنده عدالت است، خنده پیروزی عدالت بر استبداد، خنده عدالت بر شرارت، خنده‌ای که نشان می‌دهد ظالم شکست خورده و مظلوم رهایی یافته است. این خنده در دو جای دیگر هم به کار رفته است، جایی که به ما گفته شده خدا می‌خندد. این در مزمور ۳۷:۱۲ آمده است. آنجا آنها با دهانشان و با کلمات نیش‌دار نعره می‌زنند، اما چه کسی فکر می‌کند که خواهد فهمید؟

مزمور ۳۷، توطئه‌ی شیران علیه صالحان و دندان قروچه کردن آنها است. اما من کسی هستم که به شیران می‌خندد، زیرا آمدن روز آنها را می‌بیند. پس او به نابودی شیرانی که علیه صالحان توطئه می‌کنند، می‌خندد.

بنابراین، این خنده پیروزی بر بی‌عدالتی و استبداد عدالت بر شرارت است. و سپس با نگاه به مزمور ۵۹ آنها با دندان‌هایشان، دهان‌هایی با شمشیرهای تیز بر لب‌هایشان، برای کسی که فکر می‌کنند ما را خواهد شنید، فریاد می‌زنند. یعنی، آنها خدا ناباور، بی‌خدا و اساساً بی‌خدا هستند، اما شما به آنها می‌خندید.

من هستم. شما همه ملت‌ها را در تفرقه نگه می‌دارید. من فکر می‌کنم این شامل خنده می‌شود، تقریباً جنبه‌ای کمیک دارد.

بنابراین، در ذهن من، نوعی، سفرهای گالیور و گالیور را زمانی که او در جزیره لیلیپوت پیاده می‌شود، تصور می‌کنم. قبل از طلوع آفتاب، کشتی او متلاشی شده است. او در دریا است، اما نزدیک به جزیره لیلیپوت است.

او راهش را به سمت ساحل و روی تپه‌ای پوشیده از علف پیدا می‌کند و به خواب عمیقی فرو می‌رود. حدود ساعت ۱۰ صبح از خواب بیدار می‌شود و صدای ضربه‌ای را می‌شنود. به پایین نگاه می‌کند و نردبانی را می‌بیند. که از کنارش بالا می‌آید. موهای بلندش به زمین چسبیده است.

دستانش با ریسمان‌های کوچکی دور هر انگشتش باز شده و همه آنها به زمین می‌خکوب شده‌اند. سپس او این نردبان را می‌بیند و صدای در زدن را می‌شنود و لیلیپوتی‌ها از راه می‌رسند و پادشاهشان آنها را رهبری می‌کند. لیلیپوتی‌ها به اندازه انگشت کوچک او هستند و پادشاه یک بند انگشت بزرگتر است.

و خب، این پادشاه لی‌لیپوتی‌ها به گالیور می‌گوید چه کار کند. و گالیور می‌گوید، یالا، می‌توانی همین‌طوری لهشان کنی و داستان تمام می‌شود، اما این کار را نمی‌کند. او با بازی همراه می‌شود.

بنابراین، به یک معنا، خدا این را اجازه می‌دهد. تقریباً جنبه‌ای طنزآمیز در آن وجود دارد تا بدانیم که او بر شر پیروز می‌شود، عدالت و درستی پیروز خواهد شد و شکست نخواهد خورد. اما این سوال را مطرح می‌کند چیست Schadenfreude که کلمه آلمانی.

خیلی توهین‌آمیز است که ما باید به نابودی دیگران بخندیم. کتاب مقدس به ما می‌گوید که از نابودی که در آلمانی به معنای Schadenfreude دیگران خوشحال نشویم. بنابراین، فکر کردم باید کمی در مورد شادی از آسیب، شادی از دیدن آسیب دیگران است، بحث کنیم.

بنابراین، احساسات مسیحی و غیرمسیحی معمولاً لذت اسرائیل ناشی از بدبختی دیگران، چیزی که آلمانی‌ها می‌نامند، شادی آسیب‌دیده، همانطور که در سرود دریا اسرائیل و (Schadenfreude) آن را شادنفروند مزامیر داوود بیان شده است، را احساسی بی‌ارزش می‌دانند. در سال ۱۸۵۲، اسقف اعظم ترنچ دوبلین، در مطالعه کلمات خود نوشت، چه چیز ترسناکی است که هر زبانی کلمه‌ای برای بیان لذتی داشته باشد که مشکل (Schadenfreude) انسان‌ها از مصیبت دیگران احساس می‌کنند. بنابراین، مردم امروز با شادنفروند دارند، اینکه خدا از آسیب دیگران لذت می‌برد.

حتی شوپنهاور، فیلسوف و ملحد آلمانی قرن نوزدهم، فکر کردن به آن را بسیار وحشتناک می‌دانست. فریدریش نیچه استدلال می‌کرد که لذت بدخواهانه نامشروع است و فرد را گناهکار می‌کند زیرا لذت از انجام ندادن هیچ کاری حاصل می‌شود. به نظر من، شادی از بدبختی دیگران زمانی خطرناک است که بی‌عدالتی مورد ستایش قرار گیرد، اما نه زمانی که عدالت اجرا می‌شود.

شادی از بدبختی دیگران وقتی که بی‌عدالتی مورد ستایش قرار می‌گیرد، احساسی خطرناک است، اما نه وقتی که عدالت اجرا می‌شود. همانطور که در مورد سرود اسرائیل و در خطبه حکمت زن در دروازه شهر در امثال ۱۰:۲۰، جایی که به ما گفته می‌شود او به نابودی احمق‌ها خندید. جان پورتمن، استاد مطالعات دینی در دانشگاه ویرجینیا، در کتاب اخیر خود، وقتی اتفاقات بد برای دیگران می‌افتد، استدلال می‌کند که عدالت یک فضیلت است.

همین‌طور است احساس لذتی که هنگام دیدن به زیر کشیده شدن قانون‌شکنان به ما دست می‌دهد. به عبارت دیگر، اگر عدالت یک فضیلت است، پس شادی از پیروزی عدالت کاملاً مناسب و یک فضیلت است. همه این‌ها به نفع ماست، زیرا لذت او نشان دهنده احترام ما به قانون است.

شادی از بدبختی دیگران نتیجه‌ی فرعی عدالت است. بنابراین، به این دلیل است که خدا عادل است که از نابودی شروران شاد می‌شود. بنابراین، ما استدلال کرده‌ایم که شادی از بدبختی دیگران، وقتی در ارتباط با پیروزی عدالت باشد، یک فضیلت است.

اما حالا به مسیح نگاه می‌کنیم، و اینکه او چگونه به شرارت واکنش نشان می‌دهد؟ من در مسیح نمی‌بینم که او هرگز به نابودی شریران بخندد. فکر می‌کنم دلیلش این است که در ظهور اولیه‌اش، زمان عدالت نبود. این به خوبی در نحوه‌ی برخورد او با سخنرانی افتتاحیه‌اش که در آن پیشگویی اشعیا از اشعیا ۶۱ را به انجام می‌رساند، مشهود است، جایی که اشعیا می‌گوید، روح خداوند متعال بر من است زیرا خداوند مرا مسح کرده است. است تا مژده را به فقرا اعلام کنم.

او مرا فرستاده است تا دلشکستگان را التیام بخشم، آزادی اسیران را اعلام کنم و رهایی از تاریکی را برای زندانیان اعلام کنم، سال لطف خداوند و روز انتقام خدای ما را اعلام کنم. اینگونه است که عیسی با تلاوت این پیشگویی و گفتن اینکه در او تحقق یافته است، خدمت خود را در ناصره آغاز می‌کند. این در لوقا فصل چهارم، از آیه ۱۶ آغاز می‌شود.

او به ناصره، جایی که بزرگ شده بود، رفت. روز سبت، طبق معمول به کنیسه رفت. او برخاست تا بخواند و طومار اشعیا به او داده شد.

وقتی آن را غلتانید، جایی را یافت که نوشته شده بود: «روح خداوند بر من است، زیرا مرا مسح کرده است تا به فقرا مژده دهم. او مرا فرستاده است تا آزادی زندانیان و بینایی نابینایان را اعلام کنم، برگزیدگان را آزاد کنم و سال لطف خداوند را اعلام کنم.» بنابراین، خداوند ما خود را تحقق پیشگویی اشعیا می‌داند.

اما نکته جالب این است که او چه چیزی را نمی‌خواند، زیرا در کتاب اشعیا آمده است که سال لطف خداوند و روز انتقام خدای ما را اعلام کند. اما عیسی چه کرد؟ او سال لطف خداوند را خواند. سپس طومار را پیچید، آن را به متصدی داد و نشست.

بنابراین، این روز انتقام نبود. این روز، روز لطف است. و بنابراین فکر می‌کنم به همین دلیل است که شما این نکته را در موعظه‌های عیسی نمی‌بینید، زیرا امسال، سال لطف خداست.

این زمان لطف خداست. این زمان فیض و نجات، زمان انتقام و مرگ است، و خنده عدالت هنوز در آینده است. آیا این چیزی شبیه به انجیل یوحنا است که عیسی می‌گوید، من برای داوری نیامده‌ام، بلکه برای نجات آمده‌ام؟ فکر می‌کنم همین کافی است.

خیلی خیلی شبیه به اونه. و همچنین یوحنا، آیا این در یوحنا ۳ هست؟ نه، در یوحنا ۳. بله.

آنجاست که آن [چیز] پیدا می‌شود. او این جمله را می‌گوید. من فکر می‌کنم کاملاً همین‌طور است، و امسال، امسال، زمان رستگاری است.

این زمان فیض است. اما زمان داوری هم وجود دارد. او بعداً می‌گوید، می‌دانید، من شما را قضاوت نخواهم کرد.

حرف‌های من درست خواهد بود، اما ایده این است که آن زمان، زمان متفاوتی است. آن متفاوت است. فکر می‌کنم دوباره در یوحنا ۶ این را می‌بینید.

این همان ایده است. من فکر نمی‌کنم که امروزه برای کلیسا مناسب باشد که وقتی شیرین شکست می‌خورند، بخندد. بگذارید بگویم که عجیب به نظر می‌رسد، اما به نظر من، عیسی با موعظه بالای کوه در تضاد است.

شنیده‌اید که گفته شده، همسایه‌ات را دوست بدار و از دشمنت متنفر باش. اما من به شما می‌گویم، دشمنانتان را دوست بدارید و برای کسانی که شما را آزار می‌دهند دعا کنید. من این مثال را می‌زنم که امسال، بالاخره کانتریری علیه همجنس‌گرایی موضع گرفت و کلیسای اسقفی را ساکت کرد.

آنها دیگر نمی‌توانند واقعاً رأی بدهند یا در مراسم عشای ربانی کلیسای انگلیکان شرکت کنند. و من این نقل قول را به آن نسبت می‌دهم. بنابراین، از یک نظر، من از پیروزی خوشحال می‌شوم، اما از پیروزی بر آن اسقف‌های شرور خوشحال نمی‌شوم.

دلم می‌خواهد باشم، می‌خواهم برای نجاتشان دعا کنم. واقعاً معتقدم که حقیقت دارد. معتقدم که آنها نمی‌دانند چه می‌کنند.

درست مثل کسانی که عیسی را به صلیب کشیدند. من فکر می‌کنم کسانی که از ازدواج همجنس‌گرایان حمایت می‌کنند، واقعاً نمی‌دانند چه می‌کنند. آنها دارند خانه را ویران می‌کنند.

آنها فکر می‌کنند کار خوب انجام می‌دهند در حالی که کار بد می‌کنند. و من می‌خواهم برای نجات آنها دعا کنم. نمی‌خواهم وقتی شکست می‌خورند شادی کنم.

این واکنش طبیعی من نیست. واکنش طبیعی من این است که از بدبختی دیگران خوشحال شوم، اما فکر نمی‌کنم برای من به عنوان یک مسیحی مناسب باشد، چیزی که می‌گویم این است. بنابراین، خدا به آنها می‌خندد و خدا از آنها عصبانی می‌شود.

و اینجاست که لوئیس بسیار مفید واقع می‌شود. به نظر من، خشم خدا علیه گناه، آموزه‌ای است که در کلیسا بسیار مورد غفلت قرار گرفته است. ما فقط از عشق خدا صحبت می‌کنیم، اما از خشم خدا سخنی نمی‌گوییم.

خشم خدا علیه گناه بسیار واقعی است. در اینجا من لوئیس را بسیار مفید می‌دانم. او می‌گوید این ابراز خشم در ادبیات بت‌پرستان وجود ندارد زیرا اسرائیل درک قوی‌تری از درست و غلط داشت.

آنها فقدان خشم هستند، به خصوص آن نوع خشمی که ما آن را غضب می‌نامیم، به نظر من می‌تواند، نگران‌کننده‌ترین نشانه باشد، فقدان خشم علیه گناه. من فقدان خشم را در جامعه‌مان می‌بینم. به نظر من این به دلیل نسبیت، از دست دادن مطلق‌ها است.

هیچ‌کس در مورد درست و غلط مطمئن نیست. ما داریم مثل سدوم و عموره می‌شویم و نتیجه این می‌شود، که بدون خدا، بدون استانداردها، دیگر هیچ تشخیص قطعی از درست و غلط نخواهید داشت. بنابراین، دیگر از نظر اخلاقی خشمگین نیستید زیرا درک دقیقی از درست و غلط ندارید.

من فکر می‌کنم این یک نشانه نگران‌کننده از عصر ماست. فکر می‌کنم لوئیس درست می‌گوید. او می‌گوید اگر یهودیان، و من به مقدسین عهد عتیق به عنوان یهودی اشاره نمی‌کنم، فکر می‌کنم این یک نابهنگامی تاریخی است.

یهودی امروز کسی است که عیسی را آنطور که ما تعریف می‌کنیم، رد می‌کند. اما مقدسین عهد عتیق مشتاقانه منتظر روز او هستند. بنابراین، من آنها را یهودی نمی‌نامم.

به هر حال، اگر آنها تلخ‌تر از بت‌پرستان نفرین می‌کنند، به نظر من، حداقل تا حدی، به این دلیل بود که آنها درست و غلط را جدی‌تر می‌گرفتند. زیرا اگر به سرزنش‌های آنها نگاه کنیم، می‌بینیم که آنها معمولاً عصبانی هستند، نه صرفاً به این دلیل که این کارها با آنها انجام شده است، بلکه به این دلیل که آنها آشکارا نزد خدا و همچنین قربانی، اشتباه یا نفرت‌انگیز هستند. فکر پروردگار عادل که مطمئناً باید از چنین کارهایی به اندازه خودشان متنفر باشد، که مطمئناً، بنابراین، باید، اما چقدر وحشتناک تأخیر می‌کند، قضاوت می‌کند. یا انتقام می‌گیرد، همیشه وجود دارد، حتی اگر فقط در پس‌زمینه باشد.

و بنابراین، خدا خشمگین می‌شود. او خشمگین می‌شود وقتی که آنها شخصیت باشکوه او را به یک گاو نر علفخوار و مدفوع‌کننده از همه چیز تبدیل می‌کنند. و آنها آن را می‌پرستند.

باورنکردنی است. و خدا به حق خشمگین است. در مورد مسیح، من هرگز ندیده‌ام که گفته شود عیسی با این کلمات خشمگین است، اما به نظر من او خشم خود را هنگامی که لازاروس را از مردگان برخیزانید، ابراز کرد.

تخم مرغ مای، فکر می‌کنم در اصل به معنی embrima بیل، شاید بتوانی اینجا کمک کنی. اما کلمه یونانی پوزخند «بوده است. وقتی قرار است لازاروس را زنده کند، می‌گوید، «عیسی»، فکر می‌کنم معادل رد» شدید آنچه در این موقعیت قرار است اتفاق بیفتد، است.

فکر می‌کنم او از این وضعیت عصبانی است که وقتی لازاروس را از مرگ زنده می‌کند، درست جلوی چشم اورشلیم و کاهنان اعظم و رهبری، می‌داند که این مرگ او خواهد بود. و توماس گفت، بیایید با او به سوی مرگ برویم. و چون او قرار است مردی را از مرگ زنده کند، آنها او را به خاطر این کار خواهند کشت.

و فکر می‌کنم اینجاست که عیسی به آن پاسخ می‌دهد. فکر می‌کنم تنها زمانی که واقعاً گفته می‌شود عیسی دیوانه بوده و مشکل متنی وجود داشته، زمانی است که شاگردان نتوانستند دیو را از وجود پسر کوچک بیرون کنند. و این احتمال وجود دارد که اگر او عصبانی بوده، از گناه و اینکه چگونه گناه خلقت خوب او را نابود کرده، عصبانی بوده است.

این تنها باری است که اورگینزو واقعاً از عیسی استفاده کرده است. خب، منظورم این است که ما عیسی را فردی عصبانی می‌دانیم، مثل تطهیر معبد، اما اینطور نمی‌گوید. اما او عمیقاً، عمیقاً متأثر شده بود، که همان خرناس کشیدن است.

این ترجمه‌اش این است. اما من فکر می‌کنم عمیقاً متأثر شدن، برانگیختن خشم است. عمیقاً متأثر شدن.

این کلمات را به روش‌های زیادی استفاده نمی‌کند، اما آن کلمه به شکلی که من می‌خوانم استفاده می‌شود. فکر می‌کنم بیانگر خشم و نارضایتی است. به هر حال، من همچنین به پاکسازی معبد فکر می‌کنم وقتی که او از طناب‌ها شلاق می‌سازد و صرافان و گاوها را از معبد بیرون می‌کند.

و او سکه‌ها را پخش می‌کند و میز را واژگون می‌کند. این یک عمل نسبتاً خشونت‌آمیز است، طرد کردن به نظر من خشونت‌آمیز است چون متعصبانه است.

خشونت نیست، بلکه خشم است. غیرت برای خانه‌ی پدرم دارد تمام وجودم را فرا می‌گیرد. بله.

انگیزه‌اش غیرت برای خانه‌ی پدرش است. به هر حال، بحث جالبی است. فکر می‌کنم خیلی‌ها می‌خواهند عیسی را عصبانی کنند تا خشم خودشان را توجیه کنند.

البته منظورم را به شما نمی‌گویم، اما این فقط راه مطمئنی است که بگویم این نکته قابل توجه است که کتاب مقدس چقدر به ندرت می‌گوید عیسی عصبانی بوده است. و همانطور که شما می‌گویید، این عبارات علیه شرارت هستند. بله.

آره. نه علیه مردم. آره.

تا جایی که به کلیسا مربوط می‌شود، پولس می‌گوید، عصبانی باشید و گناه نکنید. بنابراین، من فکر می‌کنم که عصبانی بودن جایی است، جایی برای خشم اخلاقی وجود دارد، اما فکر نمی‌کنم محدود به آن باشد. من فکر می‌کنم می‌تواند عصبانی باشد زیرا همسران خمیردندان را درست فشار نمی‌دهد.

یا چیزی شبیه به این. شما فقط از یک موقعیت عصبانی هستید. شما از یک موقعیت کلافه شده‌اید.

و بنابراین، فکر می‌کنم جایی وجود دارد، اما گناه زمانی نیست که کنترل خود را از دست می‌دهید. شما از دست می‌دهید، در میانه راه عجل می‌شوید. من این را نمی‌فهمم.

خب، به نظر من در موقعیتی که دختری مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرد، اگر با خشم واکنش نشان ندهد، مشکلی وجود دارد، زیرا خشم ابزاری است که خدا برای مقابله با خطر به ما داده است. من این را دوست دارم. فکر می‌کنم درست است.

و بنابراین فکر می‌کنم حداقل جایی برای خشم اخلاقی وجود دارد. گناه نکنید، من مطمئن می‌شوم که هیچ‌کس بدی را با بدی تلافی نکند، بلکه همیشه تلاش می‌کنم کاری را انجام دهم که برای یکدیگر، برای همه خوب است. همیشه شاد باشید، پیوسته دعا کنید و در همه چیز شکرگزار باشید.

بنابراین، به عبارت دیگر، گناه به این معنی نیست که شما هنوز در خداوند شاد نخواهید بود. این تا حد زیادی خشم را توجیه می‌کند. بنابراین، شاد نبودن، سپاسگزار نبودن گناه است.

و گناه است که بدی را با بدی پاسخ دهیم. خب، حالا سومین کاری که خدا انجام می‌دهد این است که ما خدا را داشتیم، این خنده‌ی کمیک است، این خنده‌ی عدالت و پیروزی است. این خشم اخلاقی اوست که بسیار معتبر و مورد نیاز است.

سوم، او پادشاه را بر صهیون نصب می‌کند. کلمه «من» در متن عبری بسیار تأکید شده است. «من نصب می‌کنم»، خب، با این کلمات، او پادشاه را نصب می‌کند، درست مثل چیزی که ما آن را نظریه کنش گفتاری می‌نامیم، یعنی وزیر می‌گوید، من شما را زن و شوهر اعلام می‌کنم و این کلمات بر آن تأثیر می‌گذارند.

و بنابراین، کلام او، من پادشاه خود را منصوب می‌کنم، در واقع به عنوان یک اعلامیه ازدواج، همانطور که من آن را درک می‌کنم، تأثیر می‌گذارد. و صهیون، خب، ما واقعاً نمی‌دانیم کلمه صهیون به چه معناست، اما

به تپه‌ای بین دره تیروپیان در غرب و دره کیدرون در شرق شهر اورشلیم اشاره دارد. در بیشتر موارد، به کوه معبد اشاره دارد که اکنون قبه الصخره در آن قرار دارد.

این به شکست‌ناپذیری اشاره دارد. نام و کاربرد آن قبل از فتح داوود، دژ صهیون بود. و بنابراین صهیون به شکست‌ناپذیری اشاره دارد که نمی‌توان آن را شکست داد.

و به آن مقدس می‌گویند چون جایی است که خدا در آن ساکن است، جدا شده است. همانطور که فکر می‌کنم لوینسون می‌گوید، صهیون در تاریخ است، اما از تاریخ نیز جداست. از تاریخ فراتر می‌رود.

ابدی و مقدس است. به نظر من، نصب مسیح بر صهیون در زمان عروج او اتفاق افتاد. من در عهد جدید نمی‌بینم که او قرار است بازگردد و دوباره به عنوان پادشاه بر روی زمین نصب شود.

من نمی‌توانم چنین چیزی را در عهد جدید پیدا کنم. او در یوحنا فصل ۱۶ و آیه ۱۳ می‌گوید، وقتی او، روح حقیقت، بیاید، شما را به پائتا، تمام حقیقت، هدایت خواهد کرد. او از جانب خودش صحبت نخواهد کرد.

او فقط آنچه را که می‌شنود، بیان خواهد کرد و آنچه را که هنوز اتفاق نیفتاده است، به شما خواهد گفت. در عهد جدید هیچ اشاره‌ای به بازگشت مسیح به زمین برای پادشاهی در کوه صهیون یا اورشلیم وجود ندارد. به نظر من، کل این نظریه بی‌اساس است.

اصلاً آنجا نیست. و اگر قرار است روح ما را به سوی تمام حقیقت هدایت کند، برای من، اثبات این تصور که عیسی قرار است به زمین بازگردد و یک پادشاهی زمینی تأسیس کند، هر توصیفی است که من از آن بفهمم. باز هم، در عهد جدید هیچ اشاره‌ای به این نشده است که اسرائیل پس از ویرانی اورشلیم در سال ۷۰ میلادی، به عنوان یک نهاد سیاسی دوباره گرد هم آمده باشد.

هیچ اشاره‌ای به آن نشده است. حال، من فکر می‌کنم عهد جدید به اسرائیل تعلیم می‌دهد که تمام اسرائیل نجات خواهد یافت. و من فکر می‌کنم این در پایان تاریخ در رومیان ۱۱ است، اما در عهد جدید هیچ چیزی در مورد بازگشت عیسی به زمین و ساختن معبد سوم وجود ندارد.

اینجا دودی وجود دارد که می‌توان گفت، شاید به آن اشاره دارد، اما هیچ مکاشفه واضحی وجود ندارد. ثانیاً، یوحنا ۴ می‌گوید که زمینی بودن از بین رفته است. ما اکنون در روح هستیم.

زن سامری مستقیماً روی مسئله بین یهودیان و سامریان انگشت گذاشت. مسئله این بود که کجا عبادت می‌کنید؟ آیا در کوه اورشلیم عبادت می‌کنید یا در کوه جرزیم؟ خاخام گفت، اگر سامریان جرزیم را رها کنند و در اورشلیم عبادت کنند، می‌توانیم با هم برادر باشیم. این خط فاصل بین آنها بود.

فرمان دهم در اسفار پنج‌گانه سامری، برداشتی از ساختن قربانگاه در ایبل و تثنیه ۲۷ و غیره است. فرمان دهم اساساً این است که شما باید در کوه جرزیم پرستش کنید. و او دقیقاً به همین موضوع می‌پردازد.

زن گفت: «آقا، من می‌بینم که شما پیامبر هستید. اجداد ما در این کوه، آن کوه جرزیم در سامره، نابلس امروزی، عبادت می‌کردند. اما شما یهودیان ادعا می‌کنید جایی که ما باید در آن عبادت کنیم در اورشلیم است.»

عیسی پاسخ داد: ای زن، باور کن، زمانی خواهد آمد که پدر را نه در این کوه و نه در اورشلیم پرستش خواهید کرد. شما سامریان آنچه را که نمی‌شناسید می‌پرستید. ما آنچه را که می‌دانیم می‌پرستیم، زیرا نجات از طریق یهودیان است.

با این حال، زمانی فرا می‌رسد و اکنون فرا رسیده است که پرستندگان حقیقی، پدر را در روح و حقیقت پرستش خواهند کرد. زیرا آنها نوع پرستندگانی هستند که پدر به دنبال آنهاست، خدا روح است و پرستندگانش باید او را در روح و حقیقت پرستند. بنابراین، ما در عصر روح هستیم.

دیگر این فرقه به دلایل عملی کنار گذاشته نمی‌شود. علاوه بر این، عیسی به آسمان عروج کرد و به ما گفته شده است که در آن زمان او در دست راست خدا نشست. پطرس در خطبه اول می‌گوید که او که به دست راست خدا تعالی یافته است، از پدر دریافت کرده است، روح القدس موعود آنچه را که اکنون در اینجا می‌بینید، ریخته است.

اما داوود به آسمان صعود نکرد. با این حال، او گفت که خداوند به پروردگار من گفت: در دست راست من بنشین تا دشمنانت را زیر پای تو اندازم. بنابراین، بگذارید همه اسرائیل از این مطمئن باشند که خدا این عیسی را که شما مصلوب کردید، هم خداوند و هم مسیح قرار داده است.

و تا جایی که من عهد جدید را درک می‌کنم، مسیح اکنون از آسمان در حال ساختن کلیسای خود است. و ما به کوه صهیون، که اورشلیم آسمانی است، می‌آییم. و ما این کار را در روح انجام می‌دهیم، نویسنده عبرانیان می‌گوید، اما شما به کوه صهیون، به شهر خدای زنده، اورشلیم آسمانی، آمده‌اید.

شما به جمع شادی هزاران هزار فرشته، به کلیسای نخست‌زادگان که نامشان در آسمان نوشته شده است آمده‌اید. شما به خدا، داور همه، به ارواح صالحان کامل شده، به عیسی، واسطه عهد جدید، و به خون پاشیده شده‌ای که سخنی بهتر از خون هابیل می‌گوید، آمده‌اید. زیرا خون هابیل فریاد انتقام سر داد، اما خون عیسی فریاد بخشش سر داد.

اما ما به کوه صهیون آمده‌ایم و آن اورشلیم آسمانی است. بنابراین، وقتی من پادشاه خود را منصوب می‌کنم، به بهترین وجهی که می‌توانم بگویم، زمانی به کمال می‌رسد که مسیح به آسمان نزول کند و در دست راست خدا بنشیند. و از آنجا او حکومت می‌کند، بر همه ملت‌ها اقتدار دارد و کلیسای خود را بنا می‌کند.

در بند سوم، پادشاه فرمانی را قرائت می‌کند که به او حق حکومت بر زمین را می‌دهد. در بند هفتم، رابطه او با خدا و در بند هشتم، رابطه او با زمین را می‌بینیم.

و در آیه نهم، رابطه او با ملت‌ها. اول از همه، رابطه او با خدا، او یک پسر است. از نظر تاریخی، وقتی کسی صحبت می‌کند، من حکم را اعلام خواهم کرد.

با خودم گفتم، این باید پادشاه باشد و در مسیح تحقق می‌یابد. و وقتی او می‌گوید، من آن را تلاوت خواهم کرد، این یک هماهنگی، یک تصمیم است. من به آن مصمم هستم زیرا با تلاوت آن فرمان و پذیرفتن اینکه او پادشاه خداست، او طرد شدن را می‌پذیرد و زندگی خود را به خطر می‌اندازد زیرا او مایل است پادشاه باشد. و از آن فرار نمی‌کند.

و او تصمیم می‌گیرد که فرمان را بخواند. ایمان فوق‌العاده‌ای لازم بود، با دانستن اینکه ملت‌ها قرار است این کار را انجام دهند، و عیسی می‌دانست که قرار است او را به قتل برسانند. با این حال، او فرمان را خواند.

من پسر خدا هستم. از آن طفره نرفت. و امروز، فکر می‌کنم با توجه به اینکه کلیساها به سمت آزار و اذیت می‌روند، بسیار ضروری است که این حکم را که هر کس به او ایمان دارد، حق دارد فرزندان خدا نامیده شود، تکرار کنیم.

او فرمان است، این شرط است. فرمان به معنای بستن پیمان است. و شرط پیمان، عهد داوود است.

و خدا به داوود گفته بود، هنگامی که روزهای تو به پایان برسد و با اجدادت آرام بگیری، من نسل تو، یعنی سلیمان را، در این مورد، برای جانشینی تو، از گوشت و خون خودت، برخوادم انگيخت. و من پادشاهی او را برقرار خواهم کرد. او کسی است که خانه‌ای برای نام من خواهد ساخت.

و من تخت پادشاهی او را تا ابد پایدار خواهم ساخت. من پدر او خواهم بود و او پسر من. وقتی او گناه کند، او را با عصای مردان و با تازیانه‌های دست بشر مجازات خواهم کرد.

و آن فرمان نه تنها برای سلیمان بود که در تاجگذاری خود، به آن معنا پسر خدا شد، بلکه این یک آیین تاجگذاری برای همه پادشاهان اسرائیل است. در مورد پادشاه، می‌توانیم او را به عنوان پسرخوانده خدا در نظر بگیریم. عیسی چیزی بیش از پسرخوانده است، اما پادشاه به عنوان پسر... به فرزندی پذیرفته شد، پسر خدا شد.

من این را به عنوان فرزندخواندگی قبول دارم. او از نظر بیولوژیکی توسط خدا به دنیا نیامده بود. او منشأ بیولوژیکی طبیعی داشت.

بنابراین، او باید پسر خدا باشد، نه از ابتدا، بلکه از طریق فرزندخواندگی. اسرائیل پسر خدا نامیده می‌شود. اینطور نبود که آنها خون الهی در خود داشته باشند.

بلکه این است که خدا آنها را به فرزندی پذیرفت یا آنها را عضوی از خانواده خود کرد. او اسرائیل را خانواده خود قرار داد. می‌توان از او به عنوان پدر آنها یاد کرد.

در استعاره‌ای دیگر، او می‌تواند شوهر آنها باشد. داوود، که نسبش کاملاً شناخته شده است، خدا را پدر خطاب کرد. من فکر می‌کنم نمونه بارز آن، مورد بوعز است که روت از نظر جسمی او را به دنیا آورد.

او بوعز را به نائومی، مادر شوهرش، داد. به ما گفته شده است که بوعز پسر نائومی شد و این از طریق فرزندخواندگی صورت می‌گرفت. اما نائومی مادر شد و بوعز پسر نائومی شد تا در پیری از او مراقبت کند.

بنابراین اینگونه است که من می‌فهمم داوود، پادشاه، پسر خداست. مسیح از چهار طریق پسر خداست. سه مورد از همه مهم‌ترند.

در مورد اول، لوقا می‌گوید که نسب او به آدم می‌رسد و می‌گوید پسر خداست، که لزوماً او را متمایز نمی‌کند. اما او پسر خداست زیرا پسر داوود است. هر پادشاهی از نسل داوود از طریق فرزندخواندگی، پسر خداست.

اما خدا آنها را رد کرد، آنها را تأدیب کرد و از میان برداشت. اما مسیح پسر مطیع و بی‌نقص خدا بود و خدا او را به عنوان یک پسر دارد. اما او پسر خدا از طریق داوود است.

من متوجه شدم که منظور از مزمور ۲ این است که امروز من پدر تو شده‌ام. امروز من تو را به دنیا آوردم. فکر می‌کنم این روز، روز تاجگذاری اوست، زیرا پسر داوود، اکنون به عنوان پادشاه تاجگذاری می‌کند و به این ترتیب پسر خدا می‌شود.

او در الهیات لوقا، پسر خدا به واسطه روح القدس است. همه ما داستان کریسمس را می‌دانیم که فرشته گفت روح القدس بر او نازل خواهد شد و او از روح القدس زاده شده است. بنابراین، او به عنوان پسر داوود، پسر خداست.

او پسر خداست زیرا از روح القدس خدا زاده شده است. او به واسطه ذات ابدی خود پسر خداست. او همیشه با خدا بوده است.

این الهیات یوحنا است. این مسیح‌شناسی والای یوحنا است که این کلمه در ابتدا با خدا بود و همیشه خدا بود. در عروجش، خدا جلالی را که قبل از فروتنی داشت، به او بازگرداند.

او به جهان آمد. و بنابراین، مسیح پسر خداست، همانطور که پسر داوود است. من رک و پوست کنده فکر می‌کنم از زمانی که نتنائیل گفت، تو مسیح، پسر خدا هستی.

و او گفت که قبل از اینکه پطرس در قیصریه فیلیپی اعتراف کند که تو مسیح، پسر خدا هستی. این درست و در آغاز خدمت عیسی است. من فکر می‌کنم نتنائیل زیر درخت انجیر، نماد اسرائیل، بود.

من فکر می‌کنم او برای پادشاهی خدا دعا می‌کرد. و او تصدیق می‌کند که عیسی، مسیح، پسر خداست. اما در الهیات یوحنا، این به کامل‌ترین معنای خود رسیده است.

فکر نمی‌کنم ناتانیل تمام آنچه را که می‌گفت می‌دانست، اما فکر می‌کنم با توجه به الهیات یوحنا، او چیزی بیش از آنچه که درک می‌کرد، می‌گفت، اینکه او پسر ابدی خداست. می‌دانی، بروس، در مورد فرزندخواندگی وقتی عیسی روی صلیب بود و گفت، این پسر توست برای مریم و برای یوحنا، این زبان فرزندخواندگی قانونی است. بنابراین، این همان چیزی است که بسیار شبیه به آن است.

بله، خیلی شبیه. رابطه پادشاه با زمین، میراثی از خالق زمین است، که حق دارد آنچه را که آفریده به هر که می‌خواهد بدهد. و بنابراین، خالق کل زمین می‌گوید، این میراث شما به این پادشاه است.

بنابراین، او به پسر می‌گوید، پیرس. و من می‌گویم اگرچه پادشاه پیری است که بر اساس وعده عهدی و وارث زمین از طریق میراث است، اما باید از خدا بخواهد و با ایمان به او برای تحقق وعده تکیه کند. و بنابراین، خدا می‌گوید، عیسی می‌گوید، من تمام اختیار را دارم، اما ما باید پیرسیم، ما باید دعا کنیم.

ما باید در دعا کشتی بگیریم تا مأموریت بزرگ را به انجام برسانیم. بنابراین او در دعا است و با خلق زمین، به خدایی که مالک آن است دعا می‌کند. و سپس می‌گوید، و من آن را خواهم داد.

فکر می‌کنم این ترجمه درست است. می‌توانم آن را به شکلی که من ارائه می‌دهم ترجمه کنم. البته منظور از ملت‌ها، کسانی هستند که علیه آنها شورش کرده‌اند.

و ارث، ملک یا دارایی است که از پدر به ارث می‌رسد، بدون اینکه بهایی برای خرید آن پرداخت شود. و اقصی نقاط زمین فراتر از محدوده عهد ابراهیمی است. این پایان مزمور ۷۲ است، زیرا سلیمان پادشاه آینده خود و حکومت جهانی او را در زمان و مکان پیش‌بینی می‌کند.

باشد که او، آن پادشاه مهربان و عادل که می‌آید، از دریا تا دریا و از رودخانه تا اقصای زمین حکومت کند. باشد که قبایل بیابانی در برابر او سر تعظیم فرود آورند و دشمنانش خاک را بلیسند. باشد که پادشاهان ترشیش و سواحل دوردست به او خراج دهند.

باشد که پادشاهان سبا و سبا او را به حضور حاضر کنند. باشد که همه پادشاهان در برابر او تعظیم کنند و همه ملت‌ها او را خدمت کنند. مزمور ۷۲، در مسیح به کمال خود می‌رسد.

و او سقوط شیطان از آسمان را دید که پیش از آن، برتری خود را از دست داده بود. خدا به او در عصر شریر پیشین اجازه حکومت داد. اما اکنون عیسی در این عصر بر او پیروز شده است.

او را به زبان‌های دیگر بسته است. و در جلیل، همانطور که متی خدمت مسیح را به پایان می‌رساند، گفت تمام قدرت در آسمان و زمین به من داده شده است. پس بروید و همه ملت‌ها را شاگرد سازید و آنها را به نام پدر، پسر و روح القدس تعمید دهید و به آنها بیاموزید که از هر آنچه به شما فرمان داده‌ام اطاعت کنند.

و مطمئناً، من همیشه تا پایان عصر با شما هستم. تا آنجا که به کلیسا مربوط می‌شود، ما با مسیح هم ارث هستیم. و این همان چیزی است که پولس می‌گوید، زیرا کسانی که توسط روح خدا هدایت می‌شوند، فرزندان خدا هستند.

روحی که دریافت کرده‌اید، شما را برده نمی‌کند تا دوباره در ترس زندگی کنید. بلکه روحی که دریافت کرده‌اید، شما را به مقام فرزندخواندگی رساند. و به واسطه‌ی او، ما فریاد می‌زنیم: «ابا، پدر

خود روح با روح ما شهادت می‌دهد که ما فرزندان خدا هستیم. حال، اگر فرزندان هستیم، پس وارثان، وارثان خدا و هم‌ارث با مسیح هستیم. اگر در واقع در رنج‌های او شریک هستیم، در جلال او نیز شریک خواهیم بود.

و بنابراین هر روز در مراسم عبادی‌مان، من و الین دعا می‌کنیم و می‌گوییم، پروردگار عیسی مسیح، تو بازوهای عشق خود را بر روی چوب سخت صلیب دراز کردی تا همه را در دسترس آغوش نجات‌بخش خود قرار دهی. پس، ما را در روح خود بپوشان تا دستانمان را در عشق دراز کنیم و کسانی را که تو را نمی‌شناسند، به خاطر جلال نام تو، به معرفت و عشق تو برسانیم. در نهایت، رابطه پادشاه با زمین این است که او قرار است حکومت کند و همانطور که معلوم شد، در ظهور دوم خود، آنها را با عصای آهنین خواهد شکست.

وجود دارد. کلمه عبری به صورت مصوت تلفظ می‌شود break اینجا یک مشکل متنی در مورد کلمه، می‌گیرید M و سپس یک got an iron، در عبری را می‌دهم TR و من به شما صامت‌های Terroim . Terroim .

به معنای چوپانی کردن raah به معنای شکستن می‌آید؟ یا از ریشه raah و مسئله این است که آیا از ریشه است؟ و بنابراین این یک مشکل متنی است که اینجا دارید. صامت‌ها یکسان هستند. مسئله این است که معنای اصلی است زیرا از یک طرف، چون یک ترکیب break چگونه آن را تلفظ می‌کنید؟ و من فکر می‌کنم متناقض دارید، قرار است آنها را با چوب بشکنید.

شما قرار است آنها را با یک میله آهنی چوبانی کنید و این کار شدنی است. به نظر نمی‌رسد چوبانی خیلی خوب پیش برود. میله برای محافظت از گوسفندان آنجا بود.

شما گوسفندان را با چوب نمی‌چرانید. بنابراین برای من جواب نمی‌دهد. و نکته‌ی مشابه این است که شما آنها را له خواهید کرد.

معادل بهتر برای من «شکستن» است. و کلمه «راه» به معنای شکستن یک کلمه آرامی است که بسیار دشوارتر است. اما وقتی گفته می‌شود خورشید را ببوس، کلمه عبری برای خورشید «بار» است، مانند باراباس.

به من نشان می‌دهد این است که در اصل به معنای ed و این یک کلمه آرامی است. بنابراین، تمام چیزی که شکستن با میله آهنی بوده و قرار است آنها را خرد کند. اما این در ظهور دوم است، زمانی که قرار است بیاید.

و کلیسایی که آنجا گذاشتم، کلیسا، این در صفحه ۲۸۱ بود. من فیلم اتاق جنگ را در ذهن داشتم که در آن زن خانه و زندگی مشترک را از طریق دعا نجات داد اما اجازه نداد شیطان در خانه‌اش پیروز شود. فکر می‌کنم این تصویر خوبی از چگونگی پیروزی ما از طریق دعا است.

مزمورنویس به حاکمان هشدار می‌دهد که تسلیم شوند. اول از همه، آنها تسلیم رابطه‌شان با مزمورنویس هستند، سپس تسلیم رابطه‌شان با «من هستم» و در نهایت تسلیم رابطه‌شان با پادشاه. رابطه با مزمورنویس باید خردمندانه باشد.

منطق این است. دارم به شما می‌گویم؛ این نمی‌تواند موفق شود. خدا پادشاه خود را منصوب کرده است.

این پادشاه وارث زمین است و شما را نابود خواهد کرد. بنابراین، با توجه به این سه بند، عاقل باشید و تسلیم حکومت او شوید. این منطقی دارد.

رابطه او با «من هستم» این است که به «من هستم» خدمت کند. این کلمه برای پرستش است. من در مورد کلمه «من هستم» بحث می‌کنم.

اساساً به معنای مطیع یا زیردست «من هستم» بودن به عنوان ارباب است. و من در ادامه می‌گویم که چون ما فانی هستیم، به اربابی خدمت می‌کنیم. ما یا به گناه و مرگ و شیطان خدمت می‌کنیم، یا به خدا و مسیح خدمت می‌کنیم.

بنابراین، وقتی از زیر سلطه‌ی خدا خارج می‌شویم، تحت سلطه‌ی هوس‌های خودمان و تحت سلطه‌ی شیطان قرار می‌گیریم، زیرا ما به عنوان موجودات فانی اینگونه هستیم. ما فقط انسان هستیم. این چیزی است که من سعی دارم اینجا آن را توسعه دهم.

این به یک شیوه زندگی کامل اشاره دارد. به همین دلیل است که یوشع می‌گوید، من و خاندان من، به خداوند خدمت خواهیم کرد، تسلیم کامل به خدای پیمان‌های اسرائیل. و این همان چیزی است که رابطه باید باشد.

و تا آنجا که به پسر مربوط می‌شود، آنها باید پسر را بپرستند. بوسیدن پسر به معنای پرستش اوست. در صفحه ۲۸۲، تصویری از یهو ارائه می‌دهم که در حال بوسیدن زمین پادشاه آشور است.

و می‌توانید تصویر را آنجا ببینید. و اگر این کار را نکنید، او می‌گوید، هلاک خواهید شد، اما خوشا به حال همه کسانی که به او پناه می‌برند. اینکه کلام نهایی خدا رستگاری است و این آرزوی اوست

. خب، این تاجگذاریه، یکی از مراسم بزرگ تاجگذاری

، من دکتر بروس والتکه و آموزه‌های او در مورد کتاب مزامیر هستم. این جلسه شماره ۲۱، رویکرد عبادی، مزامیر تاجگذاری، مزامیر ۲ و ۱۱۰ است